

روباهایی که می آیند

ساسان گلفر

cinemaglobe.blogfa.com

مشکل جغرافیایی

■ قهرمانان فیلم‌های اکران گرفته در ابتدای این هفته اغلب با موقعیت جغرافیایی خود مشکل پیدا کرده‌اند و در جست‌وجوی مکانی برای تحقق خواسته‌هایشان از فضایی دیگر سردر می‌آورند، چه ساکن جزیره‌ای کوچک و خیال‌انگیز باشند، چه در اسلو، نیویورک یا نیواورلئان.

■ ■ ■

قلمرو ماه خیزان



Moonrise Kingdom

همزمان با حضور در جشنواره کن و یک هفته بعد از نمایش به عنوان افتتاحیه آن جشنواره، اکران فیلم تازه وس اندرسن، سازنده «دارجیلینگ محدود» و «آقای روباه شگفت‌انگیز» از جمعه آغاز شده است. داستان فیلم در جزیره‌ای نزدیک به نیواگلندمی گذرد. در تابستان ۱۹۶۵ دو دلاده نوجوان سرر به بیابان می‌گذارند و مقامات محلی آنها را تعقیب می‌کنند. همزمان توفان سهمگینی به آن نواحی هجوم می‌آورد و جمعیت کوچک ساکنان جزیره به دردرس بزرگی دچار می‌شوند. بروس ویلیس، «ادوارد نورتن، بیل موری، فرانسس مک دورمند، تیلدا سوینتن، جیسون شوارتزمن، جارد گیلمن و کارا هیوارد بازیگران این کمدی/ درام رمانتیک ۹۴دقیقه‌ای هستند که فیلمنامه‌اش را وس اندرسن و رومن کاپولا نوشته‌اند.

اسلو، ۳۱ آگوست



Oslo, August 31st

فیلم نرژوی «اسلو، ۳۱ آگوست» یا اوآخیم تریر کارگردانی کرده و فیلمنامه‌اش را که اقتباس از رمانی به قلم پیو بر دیرو لاوشلر است با همکاری ازکیل ووگت نوشته است. در این فیلم یک مرد سی و چندساله باهوشر و جذبات گرفتار زنجیرهای از شکست‌های عشقی، تصمیم‌های بد اقتصادی و موقعیت‌های ازدست‌رفته است. یک روز همه چیز متفاوت با قبل به نظر می‌رسد و او به شهرش اسلو بازمی‌گردد تا خواهرش و دوستانش را دوباره ببیند و یک مصاحبه شغلی داشته باشد. اما انگار آنچه او را تحمیل شده است و او نیز بسیار مهم می‌شمارد، از حد تحملش فراتر است. اندرس دانلیسن لی، مالین کریین، آکسل تانکه و هانس اولاف برنر از بازیگران این فیلم محصول ۲۰۱۱ با زمان نمایش ۹۵ دقیقه هستند.

فاین تاونگر



Mighty Fine

در سال‌های دهه ۱۹۷۰، جو فاین (چز پالمیتری) مردی جسور و دوست‌داشتنی است که به امید یک زندگی بهتر، خانواده مرکب از همسرش، استلا (اندی مکداول) و دو دخترش (جودل فرلند و رینی کوالی) را از بروکلین نیویورک به نیواورلئان منتقل می‌کند. او انقدر به خانواده خود متعهد است که به چیزی غیر از فراهم آوردن وسایل آسایش آنها فکر نمی‌کند و از خانه‌ای مجلل و کاخ‌مانند تا انواع دهیه‌های غیرمتعارف را برای آنها در نظر می‌گیرد اما زمانه چندان با بلندپروازی‌های او سر سازگاری ندارد و به‌زودی بحران مالی گریبانش را می‌گیرد. این کمدی/درام را دیو گودستاین نوشته و کارگردانی کرده است. زمان نمایش فیلم ۸۵ دقیقه است.

دخترهای گاوپران و فرشته‌ها



Cowgirls `N Angels

قهرمان این درام خانوادگی دخترش یکی از سوارکاران مسابقات رودبو است که به دنبال او می‌گردد و برای یافتن او وارد دار و دسته‌ای از زنان سوارکار قهرمان مسابقات رودبو می‌شود و به علاقه خود به این ورزش نیز پی می‌برد. تیموتی آرمسترانگ و استیون بیلین فیلمنامه را نوشته‌اند و تیموتی آرمسترانگ فیلم را کارگردانی کرده است. پیلی مدیسون، بازیگر زنپیشانی فیلم «هرادران»، جیمز کرامول، بازیگر «هنرپیشه» و الیشیا وایت، جکسن راثیون و کاتلین پرکینز از بازیگران این فیلم هستند. زمان نمایش این فیلم که با درجه بی‌چی به نمایش درآمد، ۹۲دقیقه است.

وس اندرسن، کارگردان «قلمرو ماه خیزان»:

شاید به بلوغ رسیده باشم

کت کلارک/ترجمه: وحید بورنجانی

زمانی که روزنامهنگار «اندرسن» را به عنوان کسی که «پایش روی میز و دماغش در هواست» توصیف کرده بود و کسانی وجود دارند که می‌گویند این کارگردان می‌تواند به شکل ازماغ‌فیل افتاده‌ای متکبر باشد، آن‌هم با آن کت و شلوار مخمل کبریتی «سویل رو» ماندش (سویل رو مغازه مشهور خیاطی در می‌فر در مرکز لندن است)، اما ابتدا آن‌گونه نیست. وقتی ما یکدیگر را در هتل کلاریجز در لندن ملاقات کردیم، او یک دست کت و شلوار نسبتاً کبریت مخملی جالب قهوه‌ای پوشیده بود، اما مرد داخل کت و شلوار کاملاً صادق به نظر می‌رسید. باهمه، زیرک و راحت و آسوده مانند کسی که می‌تواند مدت‌ها در جلو یک آلبازو بسیار بزرگ و بسیار چیت‌دار قرار بگیرد تا از او عکس بگیرند (نوعی خط شغلی، عکاسان سعی می‌کنند او را شبیه یکی از کاراکترهایش کنند).

نکته دیگر اینکه، شاید «قلمرو ماه خیزان» بهترین فیلم او تا این لحظه باشد. یک داستان عشقی احساس‌با حضور یک دختر و پسر واصله ناجور ۱۲،۷ سم و سوزی -سم یک بچه‌نیم با عینک نمره بالاست، دختر به ترانه‌های فرانسس هاردی گوش می‌دهد. این دختر و پسر که چهره‌هایی تازه با نام‌های کارا هیوارد و جارد گیلمن نقش‌شان را ایفا می‌کنند، در جزیره خیالی نیواگلند با نام نیوپینزاس در تابستان ۱۹۶۴ یکدیگر را ملاقات می‌کنند -درست پیش از اینکه دهه، ۶۰ به جهت دیگری متمایل شود- و نقشه‌ای می‌ریزند تا با هم فرار کنند. این فیلم با آن شیوه وس اندرسنی و موزیانه و به طرز غیرقابل باوری دلنشین با افسونی بسیار است. یادتان باشد که چگونه در ۱۲ سالگی عشق، مساله‌ای جدی و در حد مرگ و زندگی محسوب می‌شود؟ فیلم را ببینید، به کل به آن دوران بازمی‌گردید.

«بن داستان بیش از هر چیزی، از چیزی نشأت می‌گیرد که در آن سن آرزو داشتیم برایم رخ می‌داد.» این جمله را اندرسن می‌گوید که دارد روی یک کاناپه بزرگ جای می‌گیرد.

در زندگی واقعی وس اندرسن، او وقتی پسرپچه‌ای ۱۲ساله بود، در حومه تگزاس زندگی می‌کرد و یکی از سه پسر خانواده بود. والدین او وقتی او هشت‌ساله بود از هم جدا شدند و زندگی‌های تکر‌بدارشته زناشویی در سراسر فیلم‌های او بازتاب یافته‌اند او چگونه بچه‌ای بود؟ کتاب‌خوان؟ «درسته، اما برادرهایم و من همیشه بیرون از خانه بودیم» و مدت‌ها پیش از اینکه یک دوربین سوپر هشت به دستش برسد و همراه با آنها به بافرآرینی «هپاجمان صندوقچه گمشده» دست‌بزند.

اندرسن سال‌ها می‌خواست یک داستان عشقی بین بچه‌ها بسازد: «این داستانیه که آدم‌بزرگ‌ها کاملاً مطمئن نیستند چه اتفاقی داره توش می‌افته» او در توضیح می‌گوید، «یک مقدار معین از رمانش خواست، اما این قضیه بیخ پیدا کرد. می‌تونه به کسی آسیب برسونه.» سوزی و سم در یک سالن کلیسا در نیوپینزاس یکدیگر را می‌بینند،نیوپینزاس جایی است که سوزی زندگی می‌کند و سم با اردوی پیشاهنگی به آنجا آمده است.

صحنه (آن را می‌توانید در تریلر فیلم ببینید) از همان وس اندرسن قدیمی و بی‌برو برگرد حکایت می‌کند. سم در پشت صحنه یک اراجاز از «توفان نوح» ساخته‌بنجامین بریتن به دیدار سوزی می‌رود. سم در یونیفِرم پیشاهنگی است و سوزی مانند یک کالاج لباس پوشیده و با دسته‌ای از پرندگان-دخترها احاطه شده است. سم، از او می‌پرسد «تو چه جور پرندای هستی؟»

بنگ. و آنها به دام عشقی ناسازگار با دنیا می‌افتند. این صحنه محبوب اندرسن است و او مانند یک بابای مغرور درباره بازیگران

خانه عروسک‌های غول پیکر

پیتِر بردشا



دلنشینی، غمناکی و افسون فیلم تازه «وس اندرسن» که او با «رومن کاپولا» نوشته -با لحن اندوهگین ظریفی، جشنواره فیلم کن را افتتاح کرد، از برخی جهات، این فیلم می‌توانست نمک اختلاصیه جشنواره باشد. فیلمی تداعی‌گر عشقی جوانانه در یک آمریکای جوان‌تر و معصوم‌تر. فیلمی بسیار خوش‌ساخت، زیبا و مسحورکننده، هرچند تا حدودی بدون ژرفا، غریب اما میهمانه و اساساً به سبک کلاسیک اندرسن با ظریف‌ترین و غیرتبریت‌جنزبات پرداخت شده. همان نماهای آشایی سر راست و ترکیب‌بندی‌هایی با حروف و طراحی‌هایی که ناگهان مانند طرح‌های کشیده شده در دایره پرده را بر می‌کنند. فیلم‌های اندرسن اغلب فضای خاص و غریب پسرورنده و نسبتاً ناپهنج‌راشان را برجسته می‌کنند، فضایی که دنیای مدرن موزیانه از آن کنتر گذاشته می‌شود و ساکنانش با زبانی اصلاح شده و شخصی با هم ارتباط برقرار می‌کنند. اکنون او ما را به سالگرد ۱۹۶۵ باز می‌گرداند، به شهر ساحلی کوچکی در نیواگلند با نام نیو پنزاس. اگرچه این آمریکای اندرسن است در دهه ۶۰ که اندرسن در ذهن دارد. اندرسن برخلاف «یویدل لینیچ» که نوعی وحشت ظلمانی در لایه زیرینی ظاهری بی‌عیب و نقص فضای خارجی می‌بیند، شاهد چیز دیگری است- چیزی غریب اما کارا و خوشیت‌دار، عالمی که مانند نوعی اسباب‌بازی عتیقه تیک‌تیک می‌کند و یک کودک پسر در قفس‌ش را بسیار می‌داند. خانه‌ها و ساختمان‌ها اغلب به خانه‌های عروسک‌های غول‌پیکر شباهت دارند. جارد گیلمن و کارا هیوارد، بازیگران تازه‌وارد، نقش‌های سام و سوزی را ایفا می‌کنند، دو بچه باهوشر و غیرمحبوب که عاشق هم می‌شوند. سام عضوی در دسته پیشاهنگ شهر است. یک بچه یتیم زیرک اما نه آنچنان سرد و گرم خشنیده‌تر از سنش که علاقه شدیدی به پدپ ساخته شده از بلال خود دارد، سوزی

سینمای جهان



کتیلا کلارک

نه چمی‌خواستیم، همان فیلمی بود که من در ذهنم داشتم، و تجربه بسیار خوبی بود.» او مکتبی می‌کند و با نیش‌خندی بی‌مه، موزیانه و شیطنت‌آمیز می‌گوید: «البته تجربه بسیار بهتری می‌بود اگه رویوهای خوبی بر آن نوشته و دو، سه برابر بیشتر پول‌ساز می‌شد.» آیا او رویوها را می‌خواند؟ نه «شی‌شه حس‌زد که می‌تونست جالب باشه. اما معمولاً چندان تجربه‌ای زیاد کارساز نیست.» اندرسن تصدیق می‌کند که فیلم‌هایش «در دو قطب مخالف» جای می‌گیرند. از یک‌سمو از طرفدارانی دارد که کاملاً از صمیم قلب معتقدند که آنها درونماهای خاص اندرسن را دارند (به طرز جدی)، منتقدان او به دلیل چنان شور و حرارتی از او بیزارند، در یکی از رویوها درباره «موشک‌بطری» این‌گونه نوشته شده بود: «یک سیاه‌چاله ذهن کرخت‌کن که دلیلی برای وجود داشتن ندارد.» یک دهه قبل برچسب «هولف خرده‌فرهنگ جوانانه» را بر او زدند (که باعث می‌شود چهاره‌اش حالتی حاکی از انزجار به خود بگیرد)، همان حول و حوش زمانی که «خانواده باشکوه تننیم» را ساخته بود. «کم‌کم احساس کردم یک چیز عجیب و غریب داره رخ می‌ده. سعی می‌کردم یک فیلم سرگرم‌کننده بسازم، بعضی‌ها اون را حمل بر چیز دیگه‌ای می‌دونستند، چیزی مثل وادان یا همچنین چیزهایی…» او رفتارفته محوشد. متخالفان او، بیشتر به شکلی غیرمصفانه، شخص او را امسول‌الهام دادن به نسلی از فیلم‌های آمیخته با غریب‌ای می‌دانستند که سرشار از طنز رمانتیک بودند («جونو»، «خورشید خانم کوچولو» و غیره).

آسمان آبی و انتظار توفان

دیوید گریتن



جدیدترین فیلم از وس اندرسن کارگردان، که امروز در جشنواره فیلم «کن» به نمایش در آمد، از نوعی بازگشت حکایت می‌کند، فیلم‌های او نوعاً مملو از بزرگسالان ناکارا و مرفهانه، اما در «قلمرو ماه خیزان» نقش‌های اصلی را یک دختر مسن‌تر از یک دختر و پسر ۱۲ ساله ایفا می‌کنند-آن هم پس از ۱۴ سال که اندرسن در فیلم «اشمور» از کاراکترهایی جوان استفاده کرد. سال ۱۹۶۵ است و عشاق جوان سسام و سوزی (با بازی‌های چهره‌های تازه‌ای با نام‌های جارد گیلمن و کارا هیوارد) در جزیره‌ای بکر مانده، با نام نیو پنزان، زندگی می‌کنند، جایی که فقط از طریق قایق مسافرویی به نیواگلند راه دارد. این نکته‌ای معنادار است. اندرسن دوست دارد نگاهش را بر جماعتی خاص، بسته و کاراکترهای ساکن در آنها بیفکند. ماجرای عاشقانه نامحتمل سام و سوزی نوعی گذر از شکاف طبقاتی است. سام عینکی یک بچه یتیم است و یک آدم درهبر، رفقایاش در دسته پیشاهنگی جزیره او را تعقیر می‌کنند، حتی والدین غیرواقعی‌اش. سوزی یک دختر عبوس چهره دووکیل ثروتمند اما ناشاد است (فرانسس مک‌دورمند و بیل موری)، سر و سَر عقیقانه آنها ناممکن به‌نظر می‌رسد-در نتیجه می‌گریزند. ناپدید شدن آنان در دل طبیعت وحشی، آن هم درست پیش از اینکه همه انتظار یک توفان شدید را دارند، زنگ خطر را به صدا درمی‌آورد. اما تلاش‌های بزرگسالان برای یافتن این فرازجا در نقشه او، به کلیسا اجرا می‌شود. ضد تیپ به کار گرفته شده، کلاتر ناکارای جزیره است، که به شکلی نومیدانه عاشق و دلباخته مک‌دورمند است. ادوارد نورتن سر پیشاهنگِ راسخ و بدون احساسی است که نیروهای جواش را در ماوریت نجات رهبری می‌کند. او با جدیت می‌گوید «این به جشن تخصص نیست؛ بلکه به شانس‌واسه انجام دادن به کار پیشاهنگی درجه یک.»

منبع: تلگراف

پرتره هنرمند

درباره سینمای وس اندرسن

حسرت ارتباط انسانی

وحیداله موسوی

■ وس اندرسن در مقدمه فیلمنامه منتشرشده «اشمور»، درباره علاقه خود به پاتولین کیل نوشته و اینکه او با خواندن رویوهایش بزرگ شده بود و آرزو داشت کیل نقدی برایش بنویسد. بنابراین شماره تلفن او را می‌یابد و به خانهاش زنگ می‌زند. اندرسن مقدمات نمایش فیلم خود را در سینمایی نزدیک خانه کیل فراهم می‌کند. او بعد از نمایش فیلم، کیل را به خانه می‌رساند و کیسل به او می‌گوید: «همی‌دونم چی تو فیلمته، وس.» و چند دقیقه بعد: «وفاقا نمی‌دونم این فیلمو چکارش کنم.» وس اندرسن زمانی فیلمسازی را آغاز کرد-دهه ۹۰-که کیل داشت دوران بازنشستگی خود را سپری می‌کرد. در اوایل دهه ۹۰، جمع جدیدی از کارگردانان پا به عرصه سینما گذاشتند. آنان از جشنواره‌های مستقل شروع کردند‌دار و دسته عجیب و خاصی که سبک‌های متمایزی داشتند، به فرهنگ پاپ عشق می‌ورزیدند، رویکرد آزادی نسبت به داستان داشتند و به‌خوبی تاریخ سینما را می‌شناساختند. در فیلم‌هایشان می‌شد مسائل نژادی و اخلاقی، تاثیرات سوفروپاشی خانواده و بیگانگی و- را دید. کسانی مانند: ریچارد لینکلینتر، تاد هینز و دیوید ا. راسل، پل تاسن اندرسن و البته وس اندرسن.

کاراکترهای آنان دغدغه حسرت برای ایجاد رابطه‌های انسانی دارند اما در این راه با موانع بسیاری روبه‌رو می‌شوند: سوءتفاهم‌ها و جراحاتی که عمدی یا غیرعمدی بر روابط انسانی تاثیر می‌گذارند، مولعی مانند جنسیت، نژاد، طبقه و فرهنگ و مهم‌تر از همه، ناتوانی دایمی و محض برای گذر از قید و بندهای جسمی و فکری و- در فیلم‌های آنان، والدین باایمان‌با دنیا خفقان ایجاد می‌کنند. آنان اکثراً در دهه‌های ۷۰ و ۸۰ بزرگ شده‌اند. دورهای در تاریخ ایالات متحده که شکل آرمانی خانواده هسته‌ای و سنتی در حال فروپاشی بود. فشارهای فرابنده اقتصادی، افزایش شمار زنان خانه‌دار دوشغله، تاکید فزاینده بر دستاوردهای فردی و خودشناسی، دگرگونی سطح انتظارات، همگی اینها باعث شدند تا تعریف درست از یک خانواده با زندگی زناشویی خوشبخت مورد بازنگری قرار بگیرد.

«موشک‌بطری» (۱۹۶۹) نخستین فیلم اندرسن است؛ فیلمی درباره رفاقت‌ها، خرده‌فرهنگ‌ها و تلاش برای جهش طبقاتی، رابطه‌ای عاشقانه بین دو فرد از دو فرهنگ مختلف فراتر از موانع زبانی و تلاش برای سازگاری با زندگی. ناتورالیسم فیلمی کم‌هزینه مانند «موشک‌بطری» حاکی از نگاه تیزبین اندرسن به جزئیات و تسلط بر نماهای طولانی و سرد است. فیلمی که بعدها باعث شد مارتین اسکورسیزی او را «مارتین اسکورسیزی آینده» بنامد. «عشق و علاقه کارگردان به کاراکترها و آدم‌ها- چیزی نادر، با ایده



ظریف محوری و انسانی…» «اشمور» (۱۹۹۸) فیلمی نوجوانانه درباره ماکس فیشر نوجوان (جیسن شوارتزمن) است با بلندپروازی‌های هنری که می‌خواهد از جایگاه طبقه متوسط خود بالاتر برود. نکته جالب ساختار نمایش مانند فیلم است، پنج پرده سن برای نشان دادن گذر مامها. اندرسن در دو فیلم بعدی خود نیز به گونه‌ای متفاوت با این رقم بازی کرد. «خانواده باشکوه تننیم» (۲۰۰۱) به شکل یک رمان روایت می‌شود و «زندگی آبی با استیو زیسو» (۲۰۰۴) یک فیلم در فیلم است. «تننیم» به نوعی برگرفته از داستان‌های سالیانچر

درباره خانواده گلاس است. داستان‌هایی نیویورکی برای آسیب‌شناسی و واکاوی یک خانواده دچار مشکل. در این فیلم اندرسن به ریشه‌یابی علت‌های غرابت و گروتسک‌گونگی رفتار و کردارهای بچه‌نماهای پیشین خانواده تننیم می‌پردازد که در دوران کودکی، روابط بیمارگون فرزندان با پدر، فرصت‌طلب‌شان، جدایی والدین آنها و شوهرت زده‌هنگام آنها عنوان خانواده بچه‌نماها ریشه دارد. اندرسن از دغدغه‌های نژادی نیز غافل نمی‌شود. «زندگی آبی…» پرزهنه‌نترین فیلم اندرسن بود که با ناکامی روبه‌رو شد. فیلمی درباره داستان دریانوردی‌های ماجراجویانه که اندرسن در تمام فیلم‌های دیگر خود، بارها به آن اشاره کرده، درام بحران میسالی و حرفه فیلمسازی و سرمایه‌گذار، فستیوال‌ها، منتقدان، رسانه‌ها، آدم‌های مجیزگو و مطالب نامدمی مزاج در «ارچیلینگ محدود» (۲۰۰۷) سه هزارم عازم هنوستان می‌شوند، سفری که به‌نمایشم‌های خانوادگی در آن مطرح می‌شوند. روابط متلاطم سه برادر پس از مرگ پدرشان، تسلط‌جویی برادر بزرگ‌تر و تلاش برای یافتن مادری که در دوران کودکی‌شان آنان را رها کرده و به معبدی در هند رفته است و- او با «آقای روباه شگفت‌انگیز» (۲۰۰۹) به ساختن یک فیلم انیمیشنی اسلپ موشن روی می‌آورد. فیلمی نامتعارف که به بدنیامیس‌های زندگی خانوادگی و تاثیر و پیامدهای کارهای نادرست کاراکتر پدر خانواده بر زندگانی خانواده و دوستان می‌پردازد. و اکنون نیز آخرین فیلم او «قلمرو ماه خیزان» درباره ناپهنجاری‌های خانوادگی، خوی تسلط‌جویانه والدین و احساس رنجش کودکان و عشق نوجوانانه.

سرانجام اینکه، وس اندرسن با خواندن آثار پاتولین کیل بزرگ شده بود. او و هسلاالاش نخستین نسل پسا-کیل در میان فیلمسازان آمریکایی هستند. چیزهایی که کیل برای مستحیابی به آنها مبارزه کرده بود، چیزهایی بودند که برای اندرسن حل و فصل شده بودند. تحولاتی که در سینما پیش آمده بود و کیل از نزدیک آنها را تجربه و مستاتش کرده بود، همگی به بخشی از ضمیر دوران نوجوانی اندرسن بدل شده بودند. اندرسن با تماشای فیلم‌های اسکورسیزی، التمن و کاپولا بزرگ شده بود و آنها عرف شده بودند. شگفت نیست که کیل نمی‌دانسته با فیلم اندرسن چه کند.